فهرست

[مقدمه 2](#_Toc58929024)

[طرحی جدید: اصالت عدم حکم الزامی در امور جوانحی 4](#_Toc58929025)

[مخصص داشتن این قاعده 6](#_Toc58929026)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت

# مقدمه

از این قبیل روایات گفته شد به‌عنوان مخصصی برای صورت سوم یا مطلق صور به شمار آورد که می‌گوید مصانعه بکن و سازگاری انجام بده «وَ أَخْلِصْ وُدَّكَ لِلْمُؤْمِنِ».[[1]](#footnote-1) از این‌ها استفاده می‌شود که عدم تطابق قولی یا فعلی با آنچه در قلب است اشکالی داشت یا حرمت یا کراهت و استثنا کنیم در مواردی که تقیه و مدارات است. یا تقیه مداراتی یا خوفی و امثال این‌ها. به نظر می‌آید صانع و این‌ها شامل قسم اول و دوم که نمی‌شود که اظهار کذب بکند. ولی این حالت که رفتارهایی نشان دهد که از آن برداشت دوستی می‌شود بعید نیست که از صانع این استفاده بشود. ولی در مواردی که می‌خواهد روابط خوب باشد و به هم نریزد و یا جهاتی را در نظر دارد صانع المنافق بلسانک این‌ها مانعی ندارد که به زبان نرم و آرام صحبت کنی. احیاناً استفاده این می‌شود که نسبت به او دوستی دارد. این ممکن است گفته شود که نسبت این با ادله‌ای که کراهت را افاده می‌کرد عام و خاص مطلق است و این تخصیص می‌زند. آن‌ها می‌گفت مطلقاً خوب نیست که «تَحَابُّوا بِالْأَلْسُنِ‏ وَ تَبَاغَضُوا بِالْقُلُوبِ».[[2]](#footnote-2) خوب نیست اما در مواردی که نیازی وجود دارد در ارتباط با آدم‌هایی که ناسالم‌اند می‌شود مصانعه کرد. رفتار طوری است که در حال طبیعی حکایت از دوستی و علاقه می‌کند ولی درواقع دوستی و علاقه نیست.

سؤال: تحابوا با مصانعه متفاوت نیست؟ لزومی ندارد محبت را اثبات کند جنبه سلبی دارد که بدی را اثبات نکن.

جواب: می‌گوید صانع المنافق بلسانک یعنی با او راه بیا نه اینکه اظهار خلاف نکن. ظهورش این است که اظهار می‌کند. به نظر می‌آید صانع قدر متیقنش این‌طرف هم هست. بینشان عموم و خصوص من وجه است صانع یعنی اینکه اظهار خلاف نکن و اظهار بغض نکن به نظر بیش از این است.

سؤال: مصانعه معنای تداوم ندارد؟

جواب: باب مفاعله‌اش چیست نمی‌دانم ولی صانع یعنی معاشرت نیکو انجام بده بعد هم می‌گوید «وَ أَخْلِصْ وُدَّكَ لِلْمُؤْمِنِ». تقابل نشان می‌دهد که ود خالص را آنجا نشان بده و اینجا درواقع ود غیر خالص را نشان می‌دهد. این‌قدر متیقن از این است و نمی‌شود گفت صانع اختصاص به این دارد که خلاف مودت را نشان نده. ظاهراً فراتر از آن را می‌گوید.

سؤال: در فارسی وقتی می‌گویند با فلانی بساز یعنی مثلاً مدارا

جواب: بله حالت ایجابی دارد. خوب تعامل کند؛ که حاکی از نوعی علاقه است.

سؤال: با منافق این‌طور می‌شود برخورد کرد؟

جواب: روایت این‌قدر را اجازه می‌دهد. در رفتار دوستی است ولی واقعاً نیست. اگر این تمام شود نوعی مقید برای دیگران است. گویا نوعی تقیه است. در روضه المتقین هم ببینید می‌گوید این تقیه مداراتی است ولی تقیه خاص بین شیعه و سنی نیست و تقیه‌ای است که در روابط اجتماعی ما نوعی تقیه مداراتی داریم. این مضمون روایات دیگر هم می‌شود برایش پیدا کرد. تعبیر مصانعه نیست.

سؤال: تألیف قلوب هم می‌شود گفت؟

جواب: تألیف هم می‌شود ولی بیشتر روابط اجتماعی مدارات است و اینکه فلسفه بالاتری داشته باشد که بخواهد نفوذی بکند چیزی فراتر از این است که عنوان ثانوی پیدا می‌کند که حتماً جایز می‌شود.

سؤال: منافق همه را شامل می‌شود یا نه؟ منافق سیاسی مثلاً

جواب: اطلاق دارد. فرقی نمی‌کند. عنوان ثانوی اگر پیدا شود هر چیزی جای خودش. منافق اعتقادی که اصل اسلام را هم قبول ندارد می‌گیرد.

سؤال: درجاهایی منافق می‌گویند ولی منظور مخالف است. روضه المتقین هم مؤمن را در برابر منافق قرار داده منظور همین است.

جواب: داریم ولی اختصاص به عامی داشته باشد، به نظرم شمول دارد. بعدش می‌گوید «وَ إِنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ فَأَحْسِنْ مُجَالَسَتَهُ».[[3]](#footnote-3) معلوم می‌شود غیر از صرف هم‌نشینی متعارف است. ولی در آنجا می‌گوید «صانع المنافق بلسانك».[[4]](#footnote-4)

سؤال: جمله سوم مقابل این است یا فرع است؟

جواب: «وَ إِنْ جَالَسَكَ يَهُودِيٌّ» تفریع نشده و ظاهرش این است که تقابل است. منافق یعنی کسی که در زمره مسلمین است و یهودی خارج از مدار است.

روایات دیگر هم در ذهنم هست که داریم ولو کلمه مصانعه در آن نباشد. مواردی که در مورد تقیه می‌گوید. در مورد قسم خاص غیر مؤمن تقیه داریم روایات تقیه در آنجا هست ولی روایات تقیه هم بعضی‌اش اطلاقی دارد که در غیر عامه هم اطلاق می‌شود و می‌شود استفاده کرد.

سؤال: منافق کسی است که اظهار نکرده مثلاً معاویه منافق است یا اظهار کرده؟ گاهی در قلب است ولی در رفتار مسجد می‌آید و پشت سر امام نماز می‌خواند.

جواب: معاویه هم همه این‌ها را داشت. اگر بگوییم مقصود عامه هستند محدود می‌شود ولی اگر آن را نگوییم و اطلاق را بگوییم همه اقسام را در برمی‌گیرد. منافق یعنی مقابل یهودی و کافر و این‌ها و کسی که اسلام را قبول ندارد. کسانی که اسلام را قبول دارند ولی نفاق اخلاقی و مذهبی دارند را می‌گیرد.

سؤال: نهایتاً مقید قرار می‌گیرد ولی فقط برای حالت سوم.

جواب: بله. در حالت اول و دوم از باب تقیه دروغ اشکال ندارد.

سؤال: انسان گاهی منظور انسان کامل است یا انسان‌های عادی که مثلاً می‌گوید مثلاً به شما ارادت داریم ولی ندارد. این جاری و ساری است.

جواب: توجه خوبی است. این‌ها را که گفتیم در صورتی است که این جملات مدلول التزامی داشته باشد که قسم دوم شود و یا اینکه رفتارها برداشت دیگری داشته باشد که مدلول فعلی و رفتاری داشته باشد حال این رفتارها در عرف چنان شیوع پیداکرده که کسی برداشت نمی‌کند حاکی از محبت قلبیه است و موضوع تغییر پیدا می‌کند موضوع درستی است. مثلاً می‌گوید قربان شما یا چاکرتم این‌ها تعارف است و می‌خواهد ادب رعایت کند. اگر این بشود موضوع تغییر می‌کند. پس همه آنچه تا الآن گفتیم برفرض این است که سخن و لفظ به دلالت مطابقیه یا التزامیه اظهار کند و مدلول داشته باشد یا در صورت سوم رفتاری که عرف از آن تلقی باطن آن‌طور را می‌کند. اگر این باشد مقصود است؛ اما اگرنه شده لقلقه زبانی است که همه می‌گویند تعارف ظاهری است و حکایت از امر باطنی نمی‌کند. طبق قواعد دیگر نمی‌شود گفت کذب است یا قواعد عامه شامل آن شود مگر اینکه کسی بگوید این روایاتی که خواندید که «تَحَابُّوا بِالْأَلْسُنِ‏ وَ تَبَاغَضُوا بِالْقُلُوبِ» این‌ها اطلاق دارند. تحابوا بالالسن اطلاقی دارد؛ اما محل تردید است. تعارف‌های معمولی که همه می‌دانند حکایت از آن ندارد و کسی قصدش آن نیست و برداشت دیگران ‌هم آن نیست بلکه ادب ظاهری است.

سؤال: کذب با تلقی مخاطب است یا در خودش هم هست؟

جواب: در خودش هم هست. تلقی دیگران این است که او این قصد را نکرده و واقعاً هم نکرده. قربان شما که می‌گوید واقعاً نمی‌خواهد قربان او برود. نه مدلول مطابقی نه التزامی این نیست. رفتارها به‌گونه‌ای است که او قصد نکرده و برداشت دیگری هم به خاطر تأکید ذکر کردیم. قصد او این نیست.

سؤال: کذب او اگر قصد نداشته باشد لفظ مدلولش کذب است.

جواب: می‌خواهیم بگوییم او قصد نکرده و عرف هم می‌گوید این مدلول را ندارد. لقلقه زبان برای ادب ظاهری است. ممکن است بگوییم این‌ها را در برنمی‌گیرد. مگر اینکه کسی بگوید برعکس روایات همین را می‌گوید. چیزهایی که ولو او قصدش نیست ولی فی حد نفسه این قابلیت را دارد که این برداشت از آن بشود؛ اما اینکه روایات این را بگوید یا شمولی داشته باشد تردیدی در آن هست. لذا شاید بحث را به همین شکل که عرض کردم بشود جمع‌بندی کرد.

# طرحی جدید: اصالت عدم حکم الزامی در امور جوانحی

بحث‌های دیگری هم داریم. ولی طرح موضوعی می‌خواهم بکنم که نقشه مباحث به‌طورکلی تغییر می‌دهد. دیشب بین خواب‌وبیداری به ذهنم آمد که شاید بشود نقشه بعضی بحث‌ها را تغییر داد.

ممکن است کسی ادعا کند که افعال قلبی از قبیل این محبت‌ها یا بغض‌ها مشمول احکام الزامی نمی‌شود. قبلاً می‌گفتیم که افعال قلبی می‌تواند محکوم‌به احکام شرعیه بشود الآن‌هم می‌گوییم علاوه بر این می‌گفتیم می‌تواند محکوم‌به احکام الزامی شود و وجوب و حرمت می‌آید. علی‌الاصول الآن‌هم می‌گوییم. مثل ایمان و کفر که مشمول الزام شرعی می‌شود؛ اما چیزهایی مثل محبت و بغض مواردی قطعاً این‌طور است مثل محبت الهی و ائمه الزام روی آن است اما غیر برخی موارد که ادله قاطع و صریحی داریم ممکن است کسی بگوید که اصلاً این امور قلبیه از قبیل محبت و مبغضت مشمول احکام الزامی نمی‌شود. سابق می‌گفتیم که در قصد معصیت که تجری بود بحث کردیم گفتیم چند طایفه روایات است یکی دو ماه راجع به روایات بحث کردیم و طوایفش را ذکر کردیم «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍلَمْ تُكْتَبْ عَلَيْه‏»[[5]](#footnote-5) و امثال این‌ها که چند طایفه بود و نهایتاً جمعی که شد این بود که همین مضمونی که در این روایات آمده درست است که «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍلَمْ تُكْتَبْ عَلَيْه‏». نیت و قصد گناه مذموم هست عقلا و مکروه هم هست اما ادله روشنی می‌گفت عقاب بر آن‌ها نیست. لذا قصد معصیت، معصیت نیست. در تجری هم همین را گفتیم که معصیت نیست. گفتیم آن روایات اختصاص به‌قصد دارد. قاعده کلیه که احکام اختیاری قلبی می‌توانند محکوم‌به احکام خمسه بشود جای خودش محفوظ است این‌ها فقط درنیات سوء و قصدهای معصیت می‌گوید لم تکتب علیه آن‌وقت می‌گفتیم اگر این‌ها نبود حرمت آن‌ها را می‌شد استفاده کرد ولی با این‌ها نمی‌شود.

نکته جدید الآن این است که به دلایلی ممکن است کسی بگوید حب و بغض‌ها که امور درونی است ممکن است بگوییم مشمول احکام الزامی نمی‌شود. محبت معصیت علاقه به گناه یا علاقه به چیزی که در او نوعی گناه است مثلاً عشق مذموم دارد و محبت به نامحرم یا محبت‌های شهوانی دارد ممکن است بگوییم این‌ها هم حب‌هایی که درواقع به امور معصیت تعلق می‌گیرد یا بغض نسبت به طاعات و امثال این‌ها حکمش این است که واجب نیست. حب الطاعه واجب نیست و حب المعصیه حرام نیست یا حب به چیزهایی که مرتبط با معصیت است متعلق الزام نمی‌تواند بشود زیرا اولاً فحوا و اولویت یا الغاء خصوصیت از همه روایات معتبره ای که می‌گفت «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍلَمْ تُكْتَبْ عَلَيْه‏». اگر کسی قصد معصیت کرده می‌گوید لم تکتب علیه. حتی اراده و قصدی که مقدماتش را شروع کرده اطلاقش این را هم می‌گیرد بنا بر بعضی وجوه. حال اگر کسی قصد ندارد و علاقه‌ای دارد که فلان معصیت را انجام دهد به‌طریق‌اولی اشکال ندارد. یا به اموری که معصیت خیز است و در معرض معصیت می‌تواند کسی را قرار دهد مادامی‌که امر باطنی است لم تکتب علیه. چون هم به سیئه لم تکتب علیه. فحوای ادله «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍلَمْ تُكْتَبْ عَلَيْه‏» می‌تواند افاده کند که حکم الزامی روی محبت الطاعه یا محبت المعصیه نیست.

دلیل دیگر که از این فراتر است این است که کسی ممکن است بگوید از مجموعه روایاتی که در رفع قلم یا جاهای مختلف آمده ازجمله در این لم تکتب علیه آمده استفاده می‌کنیم که امور قلبی معفو عنه است الا جای خاصی. قاعده را تغییر می‌دهیم. تا الآن گفتیم افعال جوانحی اختیاری که شده‌اند محکوم‌به احکام خمسه ازجمله الزامی می‌شوند. الآن می‌گوییم محکوم‌به احکام می‌شوند اما الزام در آن‌ها نیست. کلاً امور قلبی. این حرف جدیدی است. قاعده بحث را در فقه فضیلت و اخلاق و عقیده تغییر می‌دهد.

## مخصص داشتن این قاعده

سؤال: در واجبات اعتقادی چه طور بیان می‌کنید؟

جواب: باید بگوییم از این قاعده بیرون رفته و تخصیص خورده است. باید نسبت آن‌ها را با این بسنجیم. پس در بخشی از موارد همان فحوای «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍلَمْ تُكْتَبْ عَلَيْه‏» است علاوه بر این روایاتی که در رفع آمده است مثلاً روایت مشهوری که «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعٌ ...» آمده می‌گوید «...وَ الْحَسَدُ وَ الطِّيَرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَةٍ...».[[6]](#footnote-6) ممکن است کسی الغاء خصوصیت بکند. ممکن است کسی بگوید خصوصیتی ندارد شفق مالم یظهر بشفه و ما لم یظهر فی فلتات لسانه این اشکال ندارد. البته فقط حسد نیست تکبر هم همین‌طور است. حدیث رفع را بروید که روی سندش هم بحث‌هایی دارد و قابل تصحیح هم هست. یکی هم تحدث به نفسه هم داریم.

سؤال: پارسال فرمودید ازلحاظ عقلی حکمی دارند ولی شرع حکمشان را برداشته است.

جواب: پارسال درنیات معصیت می‌گفتیم. اینجا می‌خواهیم بگوییم. اینجا می‌گوییم محبت و مبغضت‌هایی هم که به عصیان و اطاعت تعلق بگیرد از همین قبیل است. این یک بحث است. خیلی با پارسال فرق کرد.

سؤال: قصد معصیت، معصیت دیگر را می‌کند ولی در محبت وجوب به خود فعل قلبی تعلق می‌گیرد. در قصد می‌خواست واجب دیگری را ترک کند که می‌گوید برایش نوشته نمی‌شود.

جواب: ما دو حرف داریم یکی اینکه محبت طاعات و معصیت یا بغض نسبت به طاعت حکمش چیست؟ این به فحوای ادله می‌خواهیم بگوییم حرام نیست. لذا اگر علاقه به معصیت دارد و از چیزی خوشش آمده علاقه دارد گناه کند ولی گناه صادر نمی‌شود و نوشته نمی‌شود. اگر هم صادر شود به خاطر علاقه‌اش گناه ندارد. این یک بحث است که محبت به معصیت و بغض به طاعت فرعی است که می‌گوییم به خاطر فحوای آن‌ها اشکال ندارد؛ یعنی حرمت ندارد. بحثی از این بالاتر این است که ممکن است کسی بگوید از مفاد این احادیث در کنار احادیثی که می‌گوید حسد و طیره و چیزهای درونی در حقیقت مادامی‌که در عمل ظاهرنشده الزامی ندارد و عقابی نمی‌شود. این را که بگوییم از این جلوتر می‌آید. چیزهایی که عقلا مذموم است و ظاهر ادله هم هست حتی چیزهای درونی و قلبی و در اخلاقیات مثل کبر و حسد که عقل می‌گوید بد است ولو خلی و نفسه ممکن است از ظاهر ادله حرمتش استفاده شود و از ادله قائل به تحریم می‌شدیم و اختیاری هم بود. ممکن است از آن‌ها قاعده‌ای استفاده کنیم که این امور گناه ندارد. منافات ندارد که دلیل بیاید جایی محبت واجب است. ولی علی‌القاعده می‌گوید امور قلبی از بخش اخیر عرایض استفاده می‌کنیم که از تعابیری مثل ما تحدث به نفسه استفاده کنیم که امور قلبی الزامی نیست ولو قبیح است.

سؤال: روایات قصد معصیت این افاده را نمی‌کند؟

جواب: از آن‌هم کمک می‌گیریم. دو مرحله عرض دارم. یکی اینکه محبه الطاعه و محبت المعصیه چیز بدی است مثل تجری ولی حرام نیست. این علاقه به خود معصیت است. افزون بر این علاقه به چیزهایی که در معرض معصیت است عشق شهوانی به کسی علاقه‌ای به معصیت هم شاید نباشد ولی مرتبط با معصیت است حرمت در آن شاید نباشد مگر اینکه به معصیت منجر شود. این یک بحث است که علاقه به معصیت فرعی است که سؤال می‌کنیم حکمش چیست؟ می‌گوییم این علاقه‌های به معصیت یا اموری که معصیت‌زا است در معرض معصیت است و مقدمیت برای معصیت دارد حرام نیست گرچه خیلی بد است. قبح فعلی و فاعلی در حد کراهت و تنزیه دارد ولی حرمتش برداشته شده است.

سؤال: تولیدی هم باشد حرام سراغش می‌آید

جواب: تولیدی هم باشد امر قلبی حرام نمی‌شود خودش که تولید شد حرمتش برای آن است. اگر گناه کرد خود گناه خارجی گناه دارد و این‌ها گناه ندارد ولو مذمومیت قلبی دارد و آثار وضعی دارد. در قصد معصیت همه این‌ها را گفته‌ایم بلکه جاهایی می‌گوید من عشق و عف مقام پیدا می‌کند. مات شهیدا. کسی اسیر عشقی شده ولی خود را کنترل می‌کند. البته ممکن است بگوییم این مربوط به‌جایی است که اختیاری نیست و ظهورش در آنجایی است که اختیاری نیست. اگر هم اختیاری باشد می‌گوید حرام نیست مگر اینکه در عمل ظهور و بروز پیدا کند. اگر غیر اختیاری بود و خود را کنترل کرد تا جایی می‌شود که مات شهیدا. مقاومت درونی بالاست. این یک سطح بحث است در موردعلاقه به معاصی یا آنچه در معرض معصیت است. مثل علاقه به شهوات و اعمال و این‌طور چیزهایی.

سطح بالاتر عرض ما این است که اصل در امور قلبی این است که عقاب بر آن مترتب نمی‌شود الا ما خرج بالدلیل؛ زیرا با مناسبات حکم و موضوع از احادیثی که در رابطه با رفع قلم و حسد و امثال این‌ها الغاء خصوصیت می‌کنیم. نه اینکه حسد به‌طور خاص رفع قلم شده است. هر وصف مذموم قلبی مشمول این قاعده است و خداوند امتناناً حکم الزامی را از آن برداشته است.

سؤال: امثال شرک چطور؟

جواب: آن دلیل خاص می‌خواهد. قاعده عامه‌ای است که برداشته شد و الغاء خصوصیت از چیزهایی از قبیل حسد می‌شود. بله شرک یا ایمان محکوم‌به احکام الزامی می‌شوند چون این‌ها خاص‌اند و این قاعده را در شمول سطح دومش با الغاء خصوصیت استفاده می‌کنیم و تا حدی الغاء خصوصیت می‌کند و تنقیح مناط می‌شود.

سؤال: ممکن است بگوییم این‌ها مانع الغاء خصوصیت می‌شوند.

جواب: در خودشان مانع الغاء خصوصیت می‌شوند ولی در بقیه چه؟ آن‌ها فقط می‌گویند کفر حرام است و ایمان واجب است. الغاء خصوصیت از این‌طرف بیشتر مأنوس است تا آن‌طرف. از اوصاف درونی الغاء خصوصیت می‌شود ولی شامل ایمان و کفر نمی‌شود.

1. . [من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ج 4، ص 404.](http://lib.eshia.ir/11021/4/404/%D9%88%D8%AF%D9%83%20) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [منية المريد، الشهيد الثاني، ج 1، ص 334.](http://lib.eshia.ir/15265/1/334/%D8%A8%D8%A7%D9%84%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%86) [↑](#footnote-ref-2)
3. . [من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ج 4، ص 404.](http://lib.eshia.ir/11021/4/404/%D9%88%D8%AF%D9%83%20) [↑](#footnote-ref-3)
4. . **عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال مستدرك سيدة النساء إلى الإمام الجواد؛ ج‏19-الباقر ع؛ ص 205** [↑](#footnote-ref-4)
5. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج1، ص51، أبواب باب استحباب نية الخير والعزم عليه، باب6، ح6، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/1/51/%D8%A8%D8%B3%D9%8A%D8%A6%D8%A9) [↑](#footnote-ref-5)
6. [بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج74، ص153.](http://lib.eshia.ir/71860/74/153/%D8%A7%D9%84%D8%AE%D8%B7%D8%A3) [↑](#footnote-ref-6)